شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال هفدهم
۲۸ تیر ۱۴۰۵
۰۴ صفر ۱۴۴۸
شماره ۴۸۱۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹


**اوقات شرعی مشهد**

| | | | |
|---|---|---|---|
| اذان ظهر ۱۱:۳۷:۵۳ | غروب آفتاب ۱۸:۴۷:۱۴ | اذان مغرب ۱۹:۰۷:۵۵ | |
| نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۳۲ | اذان صبح فردا ۰۲:۴۵:۵۱ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۸:۳۲ | |

## ۲۸ تیر

### تقویم تاریخ

۲۸ تیر ۱۳۸۷ **خسرو شکیبایی**؛ ستاره فقید سینما و تلویزیون که با آثاری چون «روزی روزگاری»، «هامون»، «خانه سبز» و... در اذهان عمومی ماندگار شد، درگذشت.

۲۸ تیر سالروز درگذشت **پروفسور محمد حسن گنجی** پدر دانش جغرافیای نوین و بنیان گذار خراسانی هواشناسی در ایران است که سال ۱۳۹۱ از دنیا رفت.

## روز واقعه

# نویسنده ما خداست

عکس: ایرنا

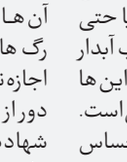

نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

روزی روزگاری یکی از نزدیک‌ترین آدم‌های زندگی‌ام پیش از آنکه ببینمش، روی تختی شبیه به تخت‌های بیمارستان بقایی اهواز خوابیده بود. آدمی که با سرطان معاشرت کرده بود و توی آن لباس‌های گله‌گشاد و بی‌روح بیمارستانی، بارها آرزوی مرگ کرده بود. او هرچند وقت یک بار لابه‌لای صحبت‌ها، نقبی به خاطرات سیاه آن روزها می‌زند. از رنج تمام نشدنی دردی که هیچ‌کس نمی‌داند نقطه پایانش کجاست. از التهاب تمام سلول‌های بدن و مورفین‌ها که گاه و بیگاه او را از زنجیر تحمل و فشار آزاد می‌کردند و او دوباره به کالبد درد برمی‌گشت. او هنوز هم گاهی به نقطه‌ای نامعلوم خیره می‌شود و از بی‌رمقی محض آن روزها می‌گوید. از اینکه ماه‌ها حتی توان قدم برداشتن تا ورودی اتاق بستری‌اش را نداشته. از محرومیت یک استحمام ساده می‌گوید که اگر به حمام می‌رفته، قطعا بیهوش می‌شده. از زل زدن‌های طولانی به سقف سفید اتاق و گوش دادن به صدای قدم‌ها در راهرو که‌ای کاش بشود باز هم با پاهای قوت‌دار خودش راه برود. حتی از حساس شدن به صداها. اینکه کسی کفش‌هایش را روی کف زمین اتاق بکشد یا حتی صدای پوست گرفتن یک سیب آبدار توی سکوت شب‌های بخش. این‌ها عوارض داروهای شیمی‌درمانی است. آدم به کوچک‌ترین صدایی، حساس می‌شود. دلش ضعف می‌کند. عصبی می‌شود. کم طاقت می‌شود. من، وقتی خبر بیمارستان بقایی اهواز را در جریان حملات وحشیانه دشمن شنیدم، هزاربار آن حرف‌ها را با خودم مرور کردم. به ضعف شدید بیمارها فکر کردم. بیمارهایی که حتی رمق رسیدن به سرویس بهداشتی را نداشتند. بیمارانی که به کوچک‌ترین صدا حساس بودند. آن‌ها چطور آن هجمه از صداهای رعب‌آور انفجار را تاب آوردند؟ آن همه بیمار بی‌رمق بی‌دفاع، چطور از روی تخت‌ها کشیده شدند پایین؟ به بچه‌های بخش کودکان فکر کردم. به سرم‌های آویزان میان زمین و آسمان. به صدای دویدن‌ها و جیغ کشیدن‌ها و نعره دور آژیرهای خطر. ما اینجا در دورترین نقطه از مرکز التهابات این روزها، فقط در حال تصور و دل‌شوره‌ایم. عین همراه بیماری که پشت در اتاق عمل، مدام راه می‌رود و آیت الکرسی می‌خواند. پاره‌تنمان دارد با خطر دست و پنجه نرم می‌کند. آن موشک‌های آهنی بی‌آنکه بدانند، پشت سر هم فرود می‌آیند و زمین می‌لرزد و غبار بلند می‌شود و نخل‌ها به رعشه می‌افتند و ساعتی بعد توی رسانه‌ها، از وقوع یک تراژدی دیگر خبر می‌دهند. من دیگر نفهمیدم سرنوشت آن همه بیمار کم‌جان بخش بیماران سرطانی چه شد، اما ته دلم یقین دارم حتی آن‌هایی که شبیه به آن عزیزترین آدم زندگی من، روزی هزاربار آرزوی مرگ داشته‌اند، هرگز دلشان نمی‌خواهد تسلیم موشک‌های دشمن شوند. آن‌ها همه، خون گرم جنوب توی رگ‌هایشان جریان دارد. غیرتشان اجازه نمی‌دهد این‌طور تسلیم شوند. دور از جان تک تکشان، اما بی‌شک شهادت بهتر از تسلیم کردن جان، برابر مزدور تجاوزگر خارجی است.

کسی چه می‌داند، شاید همین، قوت پای آن بیماران رنگ پریده توی آن لحظات بحرانی بوده است و ایمان به اینکه برادران و خواهرانشان شجاعانه تا آخرین قطره خونشان برای خاک وطن می‌جنگند.

## ایران همدل

# جنوب، ایران است

میکائیل دیانی
روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز

جنوب، یک جهت جغرافیایی روی نقشه نیست؛ یک هویت است. همان‌گونه که شمال، غرب، شرق و مرکز، قطعات جداگانه‌ای از ایران نیستند، جنوب هم جزیره‌ای مستقل از این پیکره نیست. خوزستان، هرمزگان، بوشهر و سواحل مکران، امتداد همان رگ‌هایی هستند که خون را در تمام کالبد ایران جاری می‌کنند. درد جنوب، درد ایران است و امنیت جنوب، امنیت همه ایران.

اشتباه بزرگ آنجاست که برخی می‌کوشند جنوب را از این کلیت جدا کنند؛ گویی می‌توان از «جنوب منهای ایران» سخن گفت. این نگاه، خواه آگاهانه باشد یا از سر غفلت، همان چیزی است که انسجام ملی را هدف می‌گیرد و بخشی از بازی است که بیشتر دشمنان ایران می‌خواهند؛ نه ایرانیان. ایران یک پازل نیست که هر قطعه‌اش را بتوان جداگانه مصادره یا روایت کرد؛ ایران یک موجود زنده است که اعضایش به هم پیوسته‌اند. اگر زخمی بر پیکر جنوب بنشیند، همه ایران احساس درد می‌کند و اگر امنیتی در جنوب برقرار شود، همه ایران از آن بهره‌مند می‌شود. از همین رو، عجیب است کسانی که دیروز در خیابان، به سرباز ایران می‌تاختند و حرمت لباس حافظ امنیت را می‌شکستند، امروز با ادعای دلسوزی برای سربازان ایران در سیستان و بلوچستان سخن بگویند. نمی‌توان میان سرباز تهران و سرباز زاهدان، میان مرزبان سراوان و مأمور امنیت در پایتخت، مرزی کشید. همه آن‌ها یک لباس بر تن دارند و یک پرچم را پاس می‌دارند. اگر اصل سرباز بودن محل نزاع بود، امروز نمی‌توان با تغییر جغرافیا، روایت دیگری ساخت.

تناقض دوم نیز کمتر از اول نیست. کسانی که تا پیش از حمله نظامی آمریکا، برای رئیس جمهور آن کشور لقب‌های صمیمانه می‌ساختند، او را «عمو» می‌خواندند و فضای رسانه‌ای را به سمت استقبال از فشار و حتی جنگ علیه ایران سوق می‌دادند، امروز در قامت مدعیان دادخواهی مردم جنوب ظاهر شده‌اند. مگر می‌توان هم از فشاری که همه مردم ایران را هدف می‌گیرد استقبال کرد و هم خود را وکیل بخشی از همین مردم دانست؟ تحریم، جنگ و ناامنی، مرز استان‌ها را نمی‌شناسند؛ اگر آسیبی متوجه ایران شود، پیش از همه، همین مردم مرزنشین و جنوبی هزینه آن را خواهند پرداخت.

دلسوزی برای جنوب، زمانی معتبر است که از دل دلسوزی برای ایران برخاسته باشد، نه آنکه جنوب، بهانه‌ای برای پیشبرد یک روایت سیاسی علیه کلیت کشور شود. نمی‌توان از رنج مردم جنوب سخن گفت اما نسبت به امنیت ملی، تمامیت ارضی و انسجام اجتماعی بی‌اعتنا بود. همان طور که نمی‌توان برای سرباز مرزی اشک ریخت و هم زمان اصل موجودیت نهادی را که او در آن خدمت می‌کند، هدف حمله قرار داد. جنوب، نه ابزار رقابت‌های سیاسی است و نه صحنه تسویه حساب‌های رسانه‌ای. جنوب، ایران است؛ همان گونه که آذربایجان ایران است، کردستان ایران است، سیستان و بلوچستان ایران است و خراسان ایران است. هر روایتی که بخواهد یکی را از دیگری جدا کند، پیش از آنکه به جنوب خدمت کند، به پیوند ملی آسیب می‌زند. ایران را باید یکپارچه دید؛ با همه اقوام، مذاهب، زبان‌ها و جغرافیایش. جنوب، جهت نیست؛ جنوب، بخشی از هویت مشترک ماست و هر کس حقیقتا برای جنوب دل می‌سوزاند، ناگزیر باید برای تمام ایران نیز دل بسوزاند.

## اول شخص

# سنگربان اسطوره‌ای

**به مناسبت فینال جام جهانی ۲۰۲۶ درباره احمدرضا عابدزاده، دروازه‌بان نسل طلایی تیم ملی فوتبال ایران، نوشته‌ایم که برای سنگربانی مقابل آمریکا هیچ مصدومیتی را محدودیت ندید**

**مریم شیعه|** نخستین بازی را با یک ضربه آزاد به یوگسلاوی باختند. نکیسا توی دروازه ایستاده بود. همه می‌دانند که بازی بعد، بازی به مراتب سخت‌تری است. شب که از راه می‌رسد، دیگر هیچ یک از اعضای تیم، توی راهروهای هتل نیستند. همه در اتاق هایشان به بازی فردا فکر می‌کنند. مهدی مهدوی‌کیا در اتاق را باز می‌کند و احمدرضا را روی مبل می‌بیند. از جراحی هر دو زانویش مدت زیادی نمی‌گذرد. از مهدی می‌خواهد روی زانوهایش بنشیند تا زانوهایش خم شود. مهدی کمی مکث می‌کند و بعد با تردید، وزنش را روی زانوهای کاپیتان می‌اندازد. زانوی جراحی شده، آرام آرام زاویه می‌گیرد و درد در چهره احمدرضا بیداد می‌کند. بعد از مهدوی‌کیا که در آن روزها فقط بیست سال سن دارد، می‌خواهد سرنگ بزرگ توی سرویس بهداشتی را بیاورد. سرنگ را از دست او می‌گیرد و توی زانو فرو می‌کند. اول خونابه‌های زانوی سمت راست را بیرون می‌کشد و بعد خونابه‌های زانوی سمت چپ را. صحنه آن قدر دردناک است که مهدوی‌کیا خشکش می‌زند. عابدزاده بعد از تمام شدن کار، سرش را بالا می‌گیرد و می‌گوید: «برای بازی با آمریکا، خودم توی دروازه هستم.»

شادی بازیکنان تیم ملی و احمدرضا عابدزاده در پایان دیدار با آمریکا و شکست این کشور

تصویر جالبی از آمادگی بدنی احمدرضا عابدزاده. این حرکات، شگرد او برای روحیه دادن به هم‌تیمی‌هایش بود.

لحظه سیو بزرگ و درخشان عابدزاده در تقابل با فرانکی هیدوک که دروازه ایران را در مقابل آمریکا نجات داد.

### بازی غیرتمندانه مقابل آمریکا

سی و یک خرداد ۱۳۷۷، ورزشگاه ژرلاند شهر لیون پر از صداست. دو تیم عکس می‌اندازند و بعد او با بازوبند کاپیتانی زیر تیر افقی می‌ایستد. آدامس می‌جود، لبخند می‌زند و با دست‌هایش مدافعان را جلو و عقب می‌فرستد. آمریکا حمله می‌کند و یک بار توپ را به تیر دروازه ایران می‌کوبد. چند دقیقه بعد، ضربه سر بلند حمید استیلی از بالای دستان گلر عبور می‌کند و وارد دروازه می‌شود. خودش را به حلقه بازیکنان می‌رساند. درد توی زانوهایش می‌پیچد، اما چیزی در چهره‌اش پیدا نیست. مهدوی‌کیا گل دوم را می‌زند و چند دقیقه بعد، برایان مک براید یکی را جبران می‌کند. دقایق پایانی بازی، قدر یک عمر کش می‌آید. آن‌ها چیزی برای از دست دادن ندارند و همه راهی محوطه جریمه ایران می‌شوند. از درون دروازه فریاد می‌زند و پشت هم به دفاع می‌گوید: «من هستم، نترسید.»

### از دوحه تا لیون

«عقاب آسیا» اولین بار در جام ملت‌های آسیا ۱۹۸۸ دوحه اوج می‌گیرد. تا نیمه نهایی هیچ گلی دریافت نمی‌کند. برابر عربستان حتی پنالتی ماجد عبدا... را هم می‌گیرد. در نیمه نهایی و به وقت ضربات پنالتی، چنان دروازه ایران را برابر چین بسته نگه می‌دارد که بعد از آن، هر ضربه پنالتی در هر مسابقه‌ای، به صحنه نمایش او تبدیل می‌شود. در بازی‌های آسیایی ۱۹۹۰ پکن، شهرتش کامل‌تر می‌شود. ایران در مسیر فینال از سد ژاپن و کره جنوبی می‌گذرد و برابر کره شمالی، به ضربات پنالتی می‌رسد. او با انگشتان آسیب‌دیده دو ضربه را مهار می‌کند و ایران کار را تمام می‌کند.

سال ۱۳۶۹ با استقلال قهرمان لیگ ایران می‌شود و یک سال بعد در فینال جام باشگاه‌های آسیا، مقابل لیائونینگ چین درون دروازه می‌ایستد. استقلال ۲ بر ۱ پیروز می‌شود و دومین قهرمانی آسیایی تاریخش را به دست می‌آورد. فصل بعد هم با استقلال تا فینال آسیا پیش می‌رود، اما این بار برابر الهلال عربستان در ضربات پنالتی شکست می‌خورد و به نایب قهرمانی می‌رسد. وقتی سال ۱۳۷۲ رباط پاره کرد، خیلی‌ها پایان زودهنگام او را پیش‌بینی کردند اما درست یک سال بعد، باز سر از تیم پرسپولیس درآورد و با این تیم چهار بار قهرمانی لیگ آزادگان و یک قهرمانی جام حذفی را تجربه کرد. در لیگ پنجم، هجده مسابقه دروازه‌اش را بسته نگه داشت و در یک دوره بیش از ۸۰۰ دقیقه گل نخورد.

جام ملت‌های ۱۹۹۶ امارات، صحنه بازگشت عابدزاده به اوج ملی است. او ستاره حماسه ملبورن است که حملات بی‌امان استرالیا را تاب می‌آورد تا ایران را پس از بیست سال به جام جهانی برساند. در فرانسه پس از غیبت مقابل یوگسلاوی، با زانوهای جراحی شده برابر آمریکا و آلمان کاپیتان ایران می‌شود. پیروزی ۲ بر ۱ مقابل آمریکا، آخرین برد بزرگ دوران ملی اوست؛ پایانی در اندازه کارنامه مردی که طی ۷۸ بازی ملی، به یکی از ماندگارترین چهره‌های تاریخ فوتبال ایران تبدیل شد.

### بزرگ‌تر از دروازه

«احمدرضا عابدزاده» چهارم خرداد ۱۳۴۵ در آبادان به دنیا آمد؛ فرزند ششم خانواده‌ای پرجمعیت در شهری که فوتبال، مثل شرجی و گرما، مثل بوی تیز نفت، در زندگی روزمره مردم جریان داشت. وقتی جنگ شد به همراه خانواده به اصفهان رفت. در اصفهان ابتدا به هلال احمر و سپس به تیم تام پیوست. مسیرش به اندازه تصویر درخشان سال‌های بعد ساده نبود. برای تأمین هزینه‌های زندگی دست فروشی کرد و مدتی در بازار مسگرها مشغول کار شد و هم زمان تمرین می‌کرد. در هجده سالگی به اردوی تیم ملی جوانان رسید و چند سال بعد، پرویز دهداری او را به تیم ملی بزرگسالان دعوت کرد.

سخت‌ترین بخش زندگی او نه در زمین فوتبال که پس از پایان دوران اوجش رقم خورد. اسفند ۱۳۸۰، پس از شرکت در یک مراسم، ناگهان دچار سردرد شدید شد. خانواده‌اش او را به بیمارستان رساندند. به کما رفت. عارضه مغزی و جراحی سنگین، زندگی او را به سکوت کشاند.

مدتی توان تکلمش را از دست داد و برای ادامه درمان و خارج‌کردن لخته خون به سوئد رفت. پشت درهای بیمارستان کسری، گروهی از مردم شبانه روز منتظر می‌ماندند تا خبری از بهبود او بشنوند. به هوش آمد و باز از روزهای سخت گذر کرد. امروز احمدرضا عابدزاده را کمتر کسی با گل‌های خورده و نخورده به یاد می‌آورد. او هنوز هم برای مردم کشورش، اسطوره‌ای است که گذر از روزهای سخت را یادآوری می‌کند.

## طرح روز

سجاد گیل پور
محسنی

به زودی...